



ضیا

سرگذشت گلغندی

نوشتۀ، محمد ضیا ضیا، ناشر هفته نامۀ "افق" استرالیا

تپه هایی که در انتها الیه غربی شهر چاریکار و در دامنۀ رشته کوه های هندوکش (کوه غوربند) با فراز و فرود و خم و پیچ های خوشبو از عطر ارغوان وچشمه ساران زلال، گلها ی یاسمن، نرگس وگلاب و درختان زینتی همیشه بهار چون کاج وناژو و درختکان لرزندۀ بید و یگان یگان چنار مگر یک چنار بسیار بزرگ... انگار که خداوند شهکار زیبایی را از گل و سنگ و آب نبات توام با هوای خوشگوار درین گوشه یی از زمین، آیتی آفریده است، که نامش را حدود هفتاد سال پیش از امروز (گلغندی) گذاشتند.

فرزند خلف الصدقی که از خطۀ سبز و خوش آب و هوای شهر چاریکار به دنیا آمد؛ خواند و خوب خواند، آموخت و خوب آموخت و اندوخته هایش را نه تنها در مقدم زادگاهش بلکه در دیگر نقاط شهر و دیار کشور محبوبش به بهره گذاشت، از جمله آبادانی شهرهای پلخمري و تالقان ...



تخت گلغندی

این فرزند عزیز، مرحوم میر علم خان نخستین شهر دار شهر چاریکار مرکز ولایت پروان میباشد که طی سالهای ۱۳۲۴ تا حدود سالهای ۱۳۳۰ خورشیدی به آن سمت انتخاب شده بود. او زیاده بر کار های ارزشمندی که به شهر و مردم شهرش انجام داده



بود، چند تای آن به ماندگار ماند. یکی آن توجه به گلغندی و ایجاد ذخیره آب آشا میدنی پاک وزلال معدنی ولوله کشی آن برای شهریان چاریکار، دو دیگر انتقال برق از جبل السراج به شهرچاریکار و اعمار سینمای پروان که دران عصر از عجایبات به حساب میرفت، می باشد. ستیزه گران فرهنگ از نکتایی پوشان خلقی وپرچی تا جاهلان و بد نام سازان اسلام که نه سینما و مکتب از دست شان به سلامت ماند و نه مسجد و مدرسه، آنها در میان آنهمه ویرانیها در سراسر کشور، سینمای چاریکار را نیز ویران کردند وچه عجب که اخیراً به عوض باز سازی یا نگهداری دیوار ها و اسکلت بر جا مانده آن به حیث میراث فرهنگی، آنرا هموار ساختند.

با جستجویی سفر اخیرم به افغانستان در یافتم که مرحوم میر علم خان یکی از شخصیت های روشن، فهمیده، مکتبی، اروپا دیده و وطن دوستی بود که با استعداد و ابتکار عمل خود در هنگام ماموریتش، آب چشمه های دامنۀ (کوه غوربند) مشرف به چاریکار را با ساختن یک ذخیره آب با ساز و برگ صحنی آن در سمت شمالی متصل به (درۀ کلان) بر فراز یک تپه ایجاد کرد که آب آن به وسیلۀ

مرحوم میر علم خان

لوله ها در ذخیره های شمالی وجنوبی دامنۀ تپه سرا زیر می شد. سپس آبدار چیها همه روزه طبق برنامه، لوله ها را باز میکردند و آب توسط نلها به خانه ها، کوچه ها و ادارات و دیگر مراجع هدایت می شد، مردم نواحی شهرقدیم چاریکار(بالا گذر) و (پایان گذر) ازان استفاده می کردند.

مرحوم میر علم خان، به این نکته نیز متوجه شده بود که این محل با داشتن موقعیت خوب، آب وهوای گوارا، تپه ها و دره های زیبا میتواند به حیث یک تفریحگاه خوب برای مردم خاصه در فصل بهار که ارغوان زار آن به آدمی فرحت می بخشد، قرار بگیرد. بیشترین دست کاری هایش در دوتپه (شمال که در آنجا ذخیره آب ساخته شده بود و در جنوب شامل حوض بزرگ آب بازی، گرد های گل، ومهمانخانه) در نظر گرفته شده بود، همچنان هر دو تپه را با سرکهای پیاده رو و غرس نهالها و گلها سر وسامان بخشیده بود. علاوه بر فراز هر دو تپه تخت قرار داشت که در اطراف آن باغچه های میوه ودرختان زینتی تر بیه می شد. تا آنکه در سال ۱۳۲۷ خورشیدی مرحوم ملنگ جان شاعر پر آوازه و سر شناس زبان پشتو ازین محل زیبا دیدار میکند و تقاضا میکند که نام این تپه را (گلغندی) بگذارند. با

وجود آنکه شهربان چاریکار به زبان دری صحبت میکنند، مگر مرحوم میر علم خان و مردم محل نیک دانسته بودند که این شاعر گرانایه زبان پشتو بنا بر حسن نیت و عدم نمایش زور، جبر، اکراه، تحمیل و تبعیض به یک گوشه یی از میهنش چنین نام زیبا را پیشنهاد کرده، همه ازین نام استقبال کردند و تا حال به همین نام یاد میشود.



گلغندی طی سالهای متمادی رونق بیشتر یافت. محمد ظاهر پادشاه سابق در بهار و تابستان هر وقتی که میخواست، مانند یک شهر وند از گلغندی دیدار میکرد. هرگاه میخواست دیر تر بماند، گویا که به کباب بابہ عبدلی (کبابی شهر چاریکار) علاقه خاص پیدا کرده بود، او را با سیخ ها و اجاق کبابی اش میخواست و کباب تهیه می کرد.

گلغندی در زمان به قدرت رسیدن محمد داوود مورد توجه بیشتر قرار گرفت. چون خان^۵ نویسنده که

بابہ عبدلی کبابی

تا فعلاً تا تپه گلغندی یک کیلومتر یا کمی بیشتر ازان فاصله دارد، بار بار شاهد آن بودم که محمد داوود رئیس جمهور وقت، هر هفته از ساخت و اسفالت کاری جاده^۵ گلغندی در حالیکه

مرحوم فیض محمد خان(رئیس بلدیه) / مرحوم حاجی عبدالرسول خان(رئیس بلدیه)

غوث الدین فایق وزیر فواید عام^۵ کابینه اش با او همراه می بود، دیدار به عمل می آورد. همچنان آوازه هایی وجود داشت که بر فراز تپه^۵ گلغندی یک هتل بزرگ انتر کانتیننتال به سطح بین المللی ساخته می شود.

طوریکه یاد کردیم، گلغندی طی زمامداری محمد داوود با گذشت هر سال به اوج شهرت خود رسیده بود. میل^۵ گل ارغوان نه تنها برای مردم ولایت پروان بلکه برای شهربان کابل وسایر ولایات کشور به یک عنعنه تبدیل شده بود. شاعران در وصف گلغندی شعر می سرودند. آواز خوانان آهنگ میخواندند و

ذوقمندان برای گلگشت از پنجشنبه شبها تا جمعه شبها با برپا کردن خیمه ها چه با خانواده های شان ویا بصورت گروهی با سر دادن موسیقی، قطعه بازی، شترنج توام با دیگچه پزانی اوقات شان را به خوشی و سرور سپری میکردند. مبالغه نیست که علاوه بر خیمه ها، هیچ درخت ارغوان وجود نداشت که در زیر شاخه ها یش جمعیتی از مهمانان را میزبانی نکند.

زمستان سال ۵۶ جایش را به بهار سال ۵۷ داد. بهاران طبیعت سبزه وسقالات را روح تازه بخشیده بود. غچی گک ها و پرنده های خوشخوان به چهچه زدن آغاز کرده بودند. صدای قر و قر کلنگها با صفهای منظم شان شبان وروزان از دل آسمانها از فراز شهر چاریکار شنیده می شد. ارغوانهای گلغندی نیز پُندک کرده بودند و به شگفتن پرداخته بودند. اما دیری نگذشت که مصیبت کودتای هفت ثور چون هیولای بد شگوم سایه خود را در اقصا نقاط کشور همه را به وحشت و تحیر گذاشت. با هر روزی که از کودتای ثور می گذشت، ترس، دلهره و پریشانی مردم بیشتر شده می رفت، بی تردید که بر شهر، کوچه و خانه های مردم چاریکار نیز وحشت و دهشت سایه افکنده بود.

پس از کودتای ثور، نخستین کسی که به کرسی شهر داری شهر چاریکار تکیه زد، (**ملگری!!** علم گل همت) نام داشت. او فردی بود که کمتر به نوشتن و خواندن بلد بود، اما (**سور خلقی**) بود. به گمان اغلب در پروژۀ آبیاری پروان کارگر ویا مامور پائین رتبه بود. چون با **ملگری!!** ابراهیم دهقان(مامور پروژۀ آبیاری بعداً والی پروان) همچنان با **ملگری!!** گل آقا انوار وچند تا **ملگر!!** های خلقی دیگر نزدیکی داشت، به حیث شاروال مقرر شد. **ملگری** علم گل همت به مجرد آنکه کرسی شاروالی را تصاحب کرد، کار های مهم او پوشیدن پیراهن سرخ، کшал کردن بروتها، نمایش دادن تفنگچه، زندانی کردن وبه قتل رساندن جوانهای مکتبی وبزرگان وسر شناسان محلی شهر چاریکار بود

که از جمله قرار اظهار مردم چاریکار مرحوم میر عبدالعلیم بالاغیلی یکی از بزرگان شهر چاریکار وشار وال قبلی شهر چاریکار به دست های جنایت بار همین خلقی بی دانش وبی سواد (**ملگری!!** همت) در گلغندی به قتل رسید ومتعاقب آن دوپسر جوان مرحوم میر عبدالعلیم (میر عبدالستار ومیر عبدالواسع) به وسیلهٔ



شہید غلام تاشبند خان



شہید میر عبدالعلیم خان

سایر **ملگر!!** های خلقی و **رفیق!!** های پرچی به قتل رسیدند. چون نوشتۀ حاضر به نوعی پیرامون گلغندی و شهر دار های شهر

چاریکار بافت خورده است، بیجا خواهد بود که از اتهام کشته شدن مظلومان^۵ مرحوم غلام نقشبند یک تن از شخصیت های محلی که او نیز قبلاً به حیث شاروال شهر چاریکار ایفای وظیفه می کرد، یاد کنیم. مرحوم غلام نقشبند به دست یک تن از جنایتکاران پرچی (رفیق!! عزیز زمبور) می گفتند، بی رحمانه به قصابی گرفته شد.

سال ۵۷ جایش را به سال ۵۸ داد. باز هم سبزه وسقلا، گل های لاله و درخت های ارغوان گلغندی را چون مشاطه یی زیبا با هفت قلم آرایش کرده بود، اما کجا بود عشاقانی که ازان کام دل می جُستند و در آنجا خیمه و خرگاه بر پا میکردند. بخت بد که از هر سو صدا، صدای **ملگری!!** تره کی و **ملگری!!** امین و دیگر **ملگر!!** ها از رادیو، تلویزیون، میتنگ های خیابانی توام با تهدید و هشدار های نظام دیکتاتوری پرولتاریا!! علی^۵ کلیه اقشار کشورشیده می شد. از سوی دیگر گشت و گذار خلقی ها با پیشه های روسی فکر و ذهن مردم را به خود مشغول ساخته بود که دیگر کسی فرصت و یارای آنرا نداشت که به میله گلغندی یا پغمان، استالف، گلبهار، سالنگ ... فکر کنند.

ملگری!! تره کی به دست **ملگر** وفا دارش به سوی قبرستان نامعلوم رهسپار شد. **ملگر!!** امین آمد و **رفیق!!** ببرک کارمل به عوض **ملگر** ها **رفیق** هایش را سوار بالای تانک ها یکجا با هزاران عسکر متجاوز روسی وارد خاک مقدس ما کرد. ازان روز به بعد آتش جنگ شعله ور تر شد، شعله های جنگ وقصاوت به حدی رسید که وجب، وجب زمین کشور ما آماج آتش توپ، تفنگ، هاوان ، اسکارد،... قرار گرفت. نه تنها گلغندی و سایر تفریحگاه ها بلکه از شهر ها تا قصبات واز دشت وکوه تا نقطه نقطه^۵ کشور ما طی چارده سال به ماتم نشست. زمانی را به خاطر می آورم که گلغندی به یک بیشه^۵ خوف مبدل شده بود. در یکی از صبحها خواسته بودم، با قدم زدن اقلأ خود را نزدیک به آخرین درخت های ارغوان که از خانه ما دو صد متر فاصله بیشتر نداشت، برسایم. در همان اثنا متوجه شدم که چند تا سگ های ولگرد در زیر یکی از درخت های ارغوان به خوردن چیزی مشغول اند. ذهنم به جستجو پرداخت تا ببینم سگها چه طعمه یی را دریافت کرده اند. کمی پیشتر رفتم، سگها به طرفم به غریدن آغاز کردند، خوب متوجه شدم، فهمیدم که همان شب صدای دوطرفه^۵ از جانب کوه (مجاهدین) واز طرف شهر (روسها وریاست امنیت) ساعتها دوام داشت. دانستم که آن طعمه، جسد مجاهدی بود که شب هنگام به شهادت رسیده بود و جسدش را سگها میخوردند.

با شکست حکومت داکتر نجیب الله و رویکار آمدن صبغت الله مجددی

وسپس حکومت برهان الدین ربانی یکبار دیگر تمام کشور، از جمله شهر چاریکار به ماتم سرا مبدل شد. ضرب المثل معروف وجود دارد: (بز در غم جان کندن و قصاب به غم چربو) درین موقع تعدادی از قوماندانها مطابق میل شان قسمتهای وسیعی از دامنه گلغندی را منازل رهایشی ساختند.

بلی! دران موقع از بالا (فراز تپه گلغندی) و از پایان (قرا و قصبات شهر چاریکار) نفرات گلبالدین با انجام عملیات آتشی شهر وبازار چاریکار را آماج قرار می دادند. همچنان اوضاع چنان برهم و در هم شده بود که مردم به کفن کش قدیم احتیاج شده بودند. تا آنکه نوبت طالبان یا فوج پاکستان رسید. با چشم سر می دیدیم که صد ها پاکستانی با ریش های خینه یی در شهر وبازار چاریکار چنان قدم میزدند که گویا صاحب اختیار همه چیز میباشند ضمناً یک تعداد تبلیغی های شان، در مساجد می رفتند و به مردم طریقه وضوکردن را یاد میدادند!! بسیار به موقع است یاد شود که میگویند: دونفر از جوانان منطقه بالا گذر دست و پای یک تن از همین ملاهای تبلیغی پاکستانی را با ریسمان بسته کرده بودند و او را از شب تا به صبح در یکی از شاخه های بلند درخت آویزان کرده



بودند تا آن تبلیغی حد خود را بداند که افغانها پدران شان را مسلمان ساخته بودند. البته این کار آن دوجوان بعداً به

قیمت از دست دادن سرهای شان به وسیله طالبان شد. بیشتر از یک یا دو ماه از اشغال شهر چاریکار به وسیله طالبان نگذشته بود که غریو خود جوش مردم چاریکار قیامت صغرا را بالای طالبان آورد. جنگ شدید میان مردم شهر چاریکار و طالبان در گرفت، در فرجامین ساعات شکست و تلفات چشمگیر طالبان، عده زیاد آنها به طرف تپه های گلغندی گریخته بودند. شهریان چاریکار خاصه جوانان آنها را دنبال میکردند، صدها تن طالب را از زیر شاخهای ارغوان و از میان خم و پیچ دره های گلغندی دستگیر کردند و با خود آوردند.

پس از حادثه یازده سپتمبر در امریکا، گلم سیاه امارت طالبان از افغانستان برچیده شد. یک بار دیگر مردم چاریکار خاصه جوانان آن با فرا رسیدن فصل گل ارغوان جوقه جوقه به گشت وگذار بالای تپه های گلغندی پرداختند و با گذشت هر سال شهر داری چاریکار به باز سازی، غرس نهالهای ارغوان و سایر گلهای زینتی، همچنان به اعمار ساختمانهای مربوط به گلغندی، تنظیم جاده های رفت و آمد و ده ها نو آوری دیگر پرداخت. یک تن از جوانان فرهنگی گفت: بیم آن می رفت که تعدادی از زور مندان به غصب قسمت شمال غربی دامن گلغندی دست به تاراج عامه بزنند،

ولیک آقای عبدالبصیر سالنگی والی برحال ولایت پروان، منطقه را از چنگ آنان رهانید، در عوض شهرک مدرن زیر نام (شهرک احمد شاه مسعود) را بنا نهاد که در قسمتی از آن پیوست با دامن تپه گلغندی، پارک تفریحی با داشتن هرگونه امکانات برای مردم و سیاحین مورد استفاده قرار گرفته است حالا مردم محل، شهریان کابل و مردم سایر نقاط کشور محبوب ما با احیاء میله های گل ارغوان به آن رنگ و رونق روز افزون می بخشد.

***با سپاس از دو جوان فرهنگی محمد صابر صفار.... و شکرالله که هفته نامه افق را با ارسال عکس های شهر داران و منظره های زیبای گلغندی یاری رساندند.**